

در زندان مهر حاجی مرحوم را که با من بود نائب فرانشا از حیم در آورد و اخوی زاده ماسی حاجی
 که پیوسته معارضه فتنه جونی میکردند و پس بنائب داده مهر را گرفتند و اسنادی ساختند
 خود را طلبکار قرار دادند و مدتی طولانی در محاکم شرع با من و عوی و مطالبه کردند و بالاخره چون
 نزد حاجی مجتهد که سرامون بود مقرر شد و مدعیان شهود روز حاضر نمودند و مجتهد مذکور یک
 بکت را بنده ببرد کرد و خانه امیر را منجر بقسم ساخت و من و اخوی همشیر و قسم یاد کردیم و
 چنگ مدعیان خلاص شدیم تا آنکه کر بلانی حاجی علی را بعلت ضرر خسارت و آورده سمند
 معزول کرد و من و اخوی در حجره استقلال گرفتیم و کار تجارت و صنعت و ترقی یافت و با حاجی
 علماء و اشراف معاشرت و معاظه کردم ولی تعرضات و سختیهای آورده از اهل بازار بهمان
 منزل باقی بود تا در سال ۱۳۰۲ حریق واقع شد و کار و اموال اعداء طعمه آتش گشت
 و من تمامت اموال و اشیاء را ببردن بردم بنوعیکه خسارتی واقع نشد و حاجی ملا محمد علی
 امام جمعه حجره من و الگذاشت که بنوع خودش تجارت مشغول شدم و اعداء بعلت
 خسارتان در رحمت مادر حقد و حسد سوختند و با بچه آقا علی ارباب چون با والد
 سیدش بقوت و استقامت در ایمان بیخ و در راستی و درستستی نزد ایشان و بیگانه
 معروف و بحال تدریس و فتویٰ مو صرف و خانه شان در رشت محل احتفالات بهائی و
 پذیرائی مبلغین و مسافین شده و تحمل تعرضات و تعدیات شدید از اعداء و اشراف نمود
 و در سال ۱۳۱۷ با اتفاق آقا شیخ کاظم سمندر بار قصه عکاز فتنه چندی در جوار فضل و اطمینان
 حضرت عیبه لجهاء بسر برده و مرجعت نمود و مستقلاً تجارت و امانت فردوسی برداشت کرده

بعثت شدت شهرت باین نام و تقصیر و عناد نام تیره خجسته و معاطله با مردم برایش شکل شد متعین
 بادوی خرید و فروشش کردند حتی از گرفتن آب از چاه کاروانسرا مانع نموند ولی متدبر حاد امور
 کسب و معاش موفق شده ایام را بجزت حقیقی و خدمت با برائی بسر برد و مکر را نیز آن فن
 و فساد و فریخته کردید ولی محفوظ ماند از بخله خود چنین حکایت کرد که چون زوجه آقا میرزا محمد علیخان
 بهائی رشتی در گذشت و خویشان متوفاه که علماء و غیر هم از مسلمین بودند نعش را بقصد نقل
 بقبات عراق عرب امانت گذارند و پس از مدتی استخوانها را در صندوق مستطیلی نهاده نزد
 من آورد که میخواهم این قلیان که در ابا اتمه تجارنی بقرزین بفرستید و با اینکه در خیالم گذشت
 که قلیان را چنین صندوق قبیه نمیکشند معذالک با مکاران فرستادم آنگاه بمن
 گفت که نعش زخم بوده میخواهم اجنبی در قزوین دفن کنند و چون کاری بود که شسته تغییر
 و تدبیر نمی پذیرفت ناچار با قاضی شیخ احمد برادرزاده سمندر نوشتم و اینکه چاره دار صندوق
 بقرزین رساند شکستی در آن پیدا شد نعش دیدند و بسمع که خدای محل که عداوت شده
 باین طائفه داشت رسیده بصدق الدوله حکمران قزوین خبر داد و او بطمع جلب مال سمندر
 با پسرش میرزا عبدالحسین و آقا شیخ احمد مذکور گرفتار و حبس نمود و اظهار داشت که بهائیان را
 کشتند و جسد را برای بهائیان قزوین فرستادند سخنان صدق محبوبین را بسمع ضعیفان شنید
 و هر قدر جناب قزوین کوشیدند نمردند و آخر الامر مبلغ یکصد تومان از سمندر گرفت و اجازه داد
 که برشت بفرستد و استشهاده کنیم که مرتکب کشته نبود و برای ضرورت جونی بطریق مذکور بقرزین
 فرستاده شد و خود نیز بعد از سلطنت حکمران گیلان نوشته را بهائی با خد مال نمود

حکایت نمود که از جمله محکومین بنی از بلد من بودم و در چنان ایام در دیشی روزی بکار و اسرار
 درآمد و زشت گویی از امر کرد حاجی میرزا محمد ارباب قزوین و آقا سید سید همدان با فرادف
 که در کار و اسرار حجه داشتند اندیشه از مال کرده مرا بجز خود طلبیده اظهار داشتند که چون
 اجابت با بطلان تبعید کردند و تو را نیز تبعید نمایند بخانه بروید و بیرون نیایند چندان صبر را و
 ابرام کردند که مرا عات حجه خود کرده بخانه رفته و شب روزی ماندم و شهرت یافت که فلانی
 از ترس فرار کرد پسندیدم از خانه بیرون رفتم ولی بمراعات احوال و اقوال اجابت
 بکار و اسرار عبور نکردم و بر خلاف عادت هر روزی هنگام صبح و نیز عصر تمام بازار را گرد
 کردم و مستحقا و دشنام از مردم شنیدم و بخانه برگشتم و این احوال قریب به بیست و اندک
 یافت و آنچه از مردم طلب داشتم ندادند فی مثل مبلغ چهار صد تومان جو بنا جری مستغیب
 فرستم از حاجی مجتهد خامی استفتا نمود که وجه را بطلانی بدیم یا نه مجتهد گفت چون در باس
 شکلی نیست هر گاه وجه را با بدی ندهی تو مشغول خواهی بود اگر دارش مسلم دارد
 وجه را با بدی و اگر نه با امام است و من از تاجر مطالبه وجه کردم جواب گفت در مظهر
 حاجی خامی حاضر شود وجه را تحویل گیر و صورت سنوال و جواب را بمن ارائه داد و دیدم خط
 و مهر خود حاجی خامی است و تا پنجاه تومان خواستم خط را بگیرم بمن نداد ولی حاجی میرزا
 ارباب مذکور پس از مدتی بعنوان اینکه وجه از مال او بود از تاجر گرفت و باقی طلبها بم
 وصولی نشد و چون بیست ماه بیکاری مذکور منقضی شد خواستم بکار و اسرار مردم حاجی
 ارباب آقا سید سید به صلاح نداشتند و گفتمند تیر امت در کار و اسرار کلیمیان

حجره بگیرد دین سزاوارتر از آنستیم و بلاخره با جرت گران حجره در کار و سزای گران
 که جمعی از بنجار کلیمی و مسیحی نیز بیستند گرفتند و دو سال نهایت سختی که کسی خرید و فرو
 نکرد و نگذاشتند آب از چاه بگیریم و ناچار از خانه زیر عمارتانی آب میبردیم بسردم
 و چون سزای نملی متعلق بشیر تعمیرار بعد از حریق تعمیر شد حجره گرفته ماندم ولی احدی
 داد و دست نکرد و هرگاه کسی نزد حجره ام میآمد مردم او را توبیخ و ملامت میکردند تا آنکه
 ۱۳۲۳ در سزای مذکور بنامی روضه خوانی گذارند و چهار بزرگی زدند و تمامت حجرات را
 بر زمین نمودند و مصارف را بر آحاد سکنه تقسیم کردند ما هم حجره را بر زمین کرده سهم خود را
 دادیم و شروع بروضه خوانی میشد و حاجی شیخ محمد آخر از همه روضه خوانها بفرست
 شروع تبصره این امر کرد و مجلس روضه در عشر اول صفر از صبح تا ظهر منعقد و روضه
 مذکور همه روزها از لعن و دشنام و افترا ذره فرونگذاشت و مبر را مقابل حجره ما قرار
 دادند و ندانجا حاضرین نموده بر مبر چنین گفت ای مسلمانان ای سکنه کار و سزای این
 بابی در خانه اش اجتماع میکند و مردم را از دین خارج مینماید و انواع اموز تا شب
 بمحافل نسبت داده گفت چرا نمیریزید چرا نمیکشید و تمامت حاضرین چشمها بزمین دوخته
 خیره نگاه کردند و سایر روضه خوانها هم برای رونق بازار خود با و تاشی و اقد نمودند
 و هنگام روضه جلوس حجرات مملو از مستمعین شد بجز جلوس حجره ما و اگر کسی نشست
 توبیخ و ملامت اعدا مینمادند و چاهی ما را نمخورد و پس از ختم مجلس تمامت حضار از
 درب حجره ما گذشته حجره بمانگر بیستند و نفوس ضعیف الایمان را از اینو آهنا

چنان دیم احاطه کرد و در برابر میرزا ابراهیم جدید از اجاب مخلص ثابت بعلت ایمان برادر
 بزرگ خود لرزیدند و پاپی غیر حاجی شیخ در مجمع انام حاضر شده تبری از امر کردند و نیز خود
 مکرر نام بنا بر زبان راند و مقصودش استناد ما ششم بنا مرحوم بود استناد با قرار مستضعفین
 تریسید و پاپی غیرش حاضر شده تبری کرد و اجاب اصرار داشتند که من بکار و نرسازم
 ولی استقامت و پافشاری را صلاح برای امر دیشتم و تا نذر دهم بهین منوال سلوک نمود
 و در آن روز بکنه کار و نرسا خطاب کرده چنین گفت خواجه ششم سه روز دیگر روضه را
 امتداد دهید زیرا که مقصودی بزرگ دارم و همه قبول کردند و گفت فردا عصر در کار و نرسا
 میرزا بابا حاضر شوید که مطلبی بشما بگویم و در آنجا چنین اظهار داشت که من تا کار این شخص را
 نسازم ظلم آرام نمیشود و فرزندان در کار و نرسا حاضر میوم و تا در حجره فلانی میروم
 و شما اجوم کنید که باید کار او را انجام برسانم و همه متفق شدند و خبر بمن رسید و خود را
 برای آنروز حاضر و قیام کردم و اجاب عاقبت از رفتن بکار و نرسا کردند مخصوصا آنکه
 پس از آنکه بنام آمده گریه گمان گفت بکار و نرسا نرسا ترا خواهند گشت گفتم باید استقامت
 داشته باشیم و از مقدرات الهیه رو بزرگ داریم و من چمتو رو صیتی در ذکر خود نوشتم
 و علی احتیاج با عاقله چای و دایع صرف کردم و با میرزا غلامعلی موقعی بکار و نرسا رفتم
 که هنوز چراغهای بازار روشن بود و ما در مارا برای استمعین روضه آتش نمیدانستند
 و با شمرین روضه متعجب میشدند که در چنین روزی از همه ایام روضه ترا آدم و سلغ
 شش صد تومان وجه امانت در حجره بود با امانت حاجی میرزا ایوب متعده میروم

و بمبای تحمل بر پیش آمدی نهم و جمعیت مندرجا محیط کار و اسرار را بر کردند بعضی مشغول بان خود
 آوردند و حتی زمان در زیر چادر مقداری سنگ گرفتند تا حاجی شیخ محمد از همان دالان که
 آمده کرد رسید و من تمام تو حتم با و بود ملتفت شدم که بعضی از با شرمین روزه مقداری مکالمه
 با وی کردند و او از مقابل حجرات گذشت و آمد می نکرد و حتی بر منبر بر آمد و ذکر سوتی نمود و
 من از واقع خبر نهم فقط در چهارم ایام روزه خطی بشر بعد از نوشته از تبه فساد بنام
 روزه خوانی و برا آگاه کرده بودم بعد اکتشاف شد که با حبس از اعیان در آن روز مجلس روزه
 حاضر شد و حکمران نیز خبر یافته برای جلوگیری از فساد کرده ای از نائب فرستاد فرستاده در
 حجرات کار و اسرار حاضر بودند ولی با شرمین روزه قصد نمید ایام داشتند و من اینک که مردی
 صالح بود با ایشان گفت معلوم است که خیال فساد دارید و چادر بزرگ که بر پا بود از جای کند
 و لذا آن اوضاع خاتمه یافت و من چند روزی بعد از آن با با شرمین روزه ملاقات کرده به
 حاجی شیخ محمد پیام فرستادم که ابا از شما محزون نیستم چه بد این وسیله آنچه از احوال سابقین
 در کتب سیر خواندم برای بعین دیدم و متشکر از حق شده بر خود میبالم انستی و در واقع کوزه
 بعضی از رؤسای مسلح از اجاب فرودین که عده سوار با تفنگ همراه داشت برشت و آمدند
 و در شب مذکور از فتنه محتمله روز بعد خبر یافت و در آن روز با اسلحه در کار و اسرار حاضر بودند
 و میباشند که اگر فتنه شروع شود بزنند و با بجه افغان علی ارباب خانه نشان پیوسته چهار
 نفر خدمت و حملات بودند و در استقامت و عمل بنماییم و انواع خدمات مالی و غیره در راه امر
 ایی فتر نمود و در حق حاجی نصیر صورت زیارت و التواح متعدد از بیانات ایی صد دریا ^{۹۸۰} فتنه

که در یکی از آنها چنین مطور است یا نصیر یذکرک الخیر و یذکرک الآبام الی کنث ناغما
 لدی الباب و سمعت نداء الله رب الآداب انت الذی اقبلت الی الآفی الاصل
 و قطعت البر و البحر الی ان دخلت و حضرت و دأبت و سمعت من آبات ربک مالک
 الرقاب انه یذکرک من بعد کما ذکرک من قبل و یقرک حین توجہک و یقدسک
 حین ارتقاؤک الی الله مالک الایجاد الخ و غنمش در محل مذکور معروف بولی بزرگوار
 در تصرف بهائیان است و او را دختری و دو پسر برجای ماند و دختر که در ایمان و اخلاص روح
 یادگار از پدر بود باقا محمد اسمعیل قزوینی ازدواج کرده سالها فیما بین مونسات بیدر خشد تا در سال
 در رشت در گذشت و دختری از ایشان شد که از او نسلی بر جا ماند و ششم در بخش ششم میا دریم
 و پسر کتیر حاجی نصیر آقا فضل الصمد در قزوین بسال ۱۲۷۹ متولد شد و در رشت بماند تا
 بسال ۱۳۴۸ در گذشت و از او پسری باقی ماند و آقا علی ارباب در قزوین بسال ۱۲۹۶ متولد
 و در رشت بسال ۱۳۴۹ متوفی گشت و نسلش از دو دخترش بر جا ماند و نیز از مسامیر بهائیان
 رشت میرزا محمد علیخان بود که در ضمن شرح احوال آقا علی ارباب نام بردیم و او را در عهد
 صفردجوانی با اهل بهامناشرت یافت و بعد از دایره حکومت رشت مرزطف گشت و در
 سال ۱۳۰۰ چنانکه در بخش لاجن بیجا بایم و مهاجرت به طران کرده سکونت نموده و بسال
 در گذشت و از او خاندانی باقی ماند که بنا بر ایمان برافزودند و دیگر میرزا آقا صارم الاطبا
 که بود از مسامیر بهائیان است که در سراسر حاجی و تفریح شریعتی و قرار حسته تبلیغ پرداخت
 فائز با بایان گردید و سبب هدایت جمعی شد و بدین نام شهرت نمود و اطفال و ارازل جمعا

تقرض دست لعن و جفا نمودند و مرض دست از معالجه نرزداد کشیدند و معاندین زشت را
تسلیت کردند تا بدر زفته شوهر نمود و چون ویرا بگرما به عمومی راه نیندازند شبی بوجوب دوستی
با حاکمی بحام در آمد و در حالیکه با صاحبون خویش را میشت ابنوه مردم ویرا از گرما به در آورده
همی زدند و او با بدن عریان بیرون جست بگریخت و پنهان شد و از خطر نجات یافت و پسر
ارشدش میرزا داود خان رضوانی جوانی فاضل و ضلیق دار اعضاء محترم دایره است
بود و در مجالس و محافل اهل بهای الواح و شعاریکو میخواند و خاندان رضوانی از ایشان برجای ماند
و میرزا داود خان در حدود سال ۱۳۴۴ و والدش بعد از او در گذشت و میرزا یکی عمیده الاطباء
اسرائیلی همدانی مقیم رشت و مصدر خدمات شده عالمه برجای گذاشت و بسال ۱۳۴۷
در گذشت و نیز میرزا ابراهیم اسرائیلی دیلمانی قبول ایمان امرایی نموده با نهایت حسن
اخلاق و اخلاص و مظلومیت سالها در رشت و که منوجات فروشی داشت و مورد تعرض اعدا
شد و نوبتی امالی بیجان کرده ویرا بمحض حاجی نام محمد خمایی مجتهد عنود کشیدند و در حالیکه ابنوه
رجال و نسوان اسلحه و سنگ و چوب زیر عباد چادر گرفته برای اهل کشت حاضر بودند مجتهد
با بیعت با رنجوست کرده گفت تو یهودی بودی بس نبود که با بی هم شدی و او جواب داد
که چون ازین اطلاع یافتیم تحقیق دانستم که بر این تحقیقش و هم علل اعراض مرضین بعینها تا
دوره ظهور مسیح حضرت محمد است و بدینرود همه را بیک نظر و یکیار پذیرفتیم و حال اگر برگردم
تا چارم بشریت آباء و اسلاف خودم که نور است ثابت مانم و مجتهد بدو گفت علی اگر
موسوی باشی بهتر از این است که با بی شوی و از بهائیان شمسیر تا بهجانب آقا مشهدی

شامه مستطی شوهر خواهر عنده لب در حدود سال ۱۳۰۰ فائز با بیان شد و در حدود سال ۱۳۴۰ در گذشت
 و خانواده در این امر بر جای گذاشت و پسر ارشدش میرزا کوچک سالها با غیرت ایمانیه
 در جمع بهایان مصدر خدمات بوده بزراعت و تجارت چای اشتغال ورزید و خیرا در طهران در
 گذشت دیگر میرزا اصدا قحان در غایت ایمان و اخلاص عمر بسر برد و در دائره دوائی مطبوعه
 شده حاجت طهران در گذشت و عالمه بر جای گذاشت دیگر مشهدی غلام محسین در حدود
 هزار و دویست و شستاد و اندامان آورد و سالها موفق بتبلیغ امر ایهی شد و در حدود سال ۱۳۵۰
 وفات نموده خانمان و سببی درین امر بر جای گذاشت دیگر میرزا حاجی آقا عمید ^{طباطبای} الا
 که در ساری مازندران در گذشته مدفون گشت دیگر آقا سید محمد ناظم ^{طباطبای} حکما مذکور
 بسال ۱۳۵۹ در قریه گوراب جواری نابعه لایبجان تولد یافت و تحصیلات علمی عربیه و فنون
 راجحه در لایبجان نمود و در هفده سالگی بواسطه بمرزای عنده لب از این امر کاملاً آگاه گشته
 و بعد از چندی مؤمن و منجذب شد بتجلیات عرفانیه ایمانیه بر قلب و لسان و قلمش جاری
 و با عنده لب و دیگر مؤمنین معاشر شده تبلیغ نمود و عاقبت خلاص همان مدرسه که سکونت
 و ملاقات بقرض برخواستند و ملا محمد و شریعتدار در مختصرش با وی همکاره کرده تجسس و تکفیر نمود
 و عمامه و عبا از او گرفت و لاجرم بستگان نیز قرض و اعراض نمودند و چندی بکایت
 عمش که از مجتهدین بلد بود در قریه و شهر باند و عاقبت بطهران رفته بتحصیل علوم حکیمیه و
 طب قدیم و جدید پرداخت و طبیب نظام شده و بلقب ناظم الاطبا مشتهر گشت و ^{طباطبای} لها
 در طهران و اوز با بیان و غیرها بخدمت امر ایهی قائم بوده الواج مستعدّه از بیانات ایهی

و حضرت عبد البهاء در حقیقت صادر شد و سنین چند عضویت محفل روحانی طهران داشت
 و عاقبت بسال در طهران درگذشت و خاندان وسیع با غر و علانی تأسیس نمود
 که در بخش ششم تقضیل میآوردیم و از جمله بهائیان فرودین ساکن لاهیجان که بزرگترین
 موجب نشر امر بیع در آنجا گردید آقا سید جواد مذکور با طبقات امالی معاشرت
 داشت و وسیله برایت سادات حقه و غیرهم از تجارت شد و بدوستانش پیوسته
 نصیحت داد که هرگاه فی لیل بد که زرقه چیزی میخرد بادگانند از چند کلمه سخن از این امر گویند
 شاید تأثیر کرده منتهی شود و در آن بلد متزوج گشته اولاد بعرضه ظهور آیدند و سقری فرزند
 و طهران نموده بعد از چندی در طهران مریض شده درگذشت دیگر از معارف بهائیان میخواند
 میرزا ابراهیم خان سرنگت از اهل غازیان بندر انزلی (پهلوی) بود که مدتی
 ریاست گمرک بندر خرد داشت و از آنجا سفری برای زیارت حضرت عظیم عبد البهاء
 بعکرافت چون مرحمت کرد و بیگز بگی سابق الذکر داشت و برادر سلیمان دوازده
 زویف و پانصد تومان جریمه کرد و باز ریاست بندر خرد بود و گذشت و عاقبت
 بسال ۱۳۱۸ هجری درگذشت و در ساری مازندران مدفون شد و دیگر آقا خان
 معروف بکانه خان ساکن بندر انزلی بود و میرزا باقر ناولایچی اصل و قاضی
 عبد الرحیم تبریزی و مشهدی اسد الله اهل انزلی و محمد خانی مستخدم کما
 خان آقامت و سکونت در آنجا داشتند و دیگر از معارف بهائیان میخواندند حاجی
 آقا خان تبریز با سال ۱۲۸۸ در زمزمه مؤمنین در راه و در جابه و مقام ارتقا جست سر

و سر پیشرفت ایالتی گیلان گشته معاشرت با اعظم دارکان یافت و غالباً این امر گفته
 کرده بسیاری را محبت و ممدی ساخت و با لسان گوید حافظه توانا بیانات مقدسه و
 استدلالات اثباتیه ما از حفظ همی خواند و بالاخره بسال ۱۳۴۳ از رشت بههران آمد
 و بشیر از رفت و در آنجا در گذشت و پستاد و دو سال از هر اجل زندگانی به پایان رساند
 دیگر از ایالات ایران که معدودی ازین فقه در آنجا میریستند لرستان در بخش سوم
 و چهارم کیفیت شهادت سید بصیر در دامنه کوه اشتر را آوردم گویند اکنون در محل مذکور که مسما
 بعید از شهر خرم آباد است قبر شبرک بر قرار و آشکار میباشد و بعداً معدودی از مومنین ام
 ایسی در خرم آباد مقیم بودند از آنجمله میرزا ابوالقاسم طبیب معروف بکجماشی که نشر نفحات
 ایسی کرده تنی چند را ممدی ساخت از آنجمله میرزا باقر خان منشی مظفر الملک حاکم لرستان
 هدایت کرد و ادبانی پر و اقبالینج پرداخت و حکمران مطلع شده ماموری در خیفه فرستاد تا آنجا
 اشش رفته تمامت اوراق و کتب بداران حکومت آورد و او چون بخانه برگشته ماموری بد است
 نزد امام جمعه رفته طرح باوقع کرده دستور خواست و امام مصلحت دانست که بیدار نکند صورت
 طران ستمناخت و در آنجا طول یکسال بنسخی معاشش نمود و از جانب ایسی بجای میرزا حسین علی
 دستور آمد که بمجلسی نفیقه باد و او ند تا عاظمه اشش از خرم آباد بههران آورد و مدتی باز مانده
 بکتابت الواح و کتب مقدسه امور گذرانند و پس از چندی منشی صاحب دیوان و بعداً منشی حشمت
 شد و سفری نیز بکرگان نموده برگشت و مستقلاً با سترخان گردیده بعد از مدت سال تب
 و شفقت در حدود سال ۱۳۱۷ در گذشت دیگر محمد التیمی بن ازاد خان بزرگ فرود

لکه مقبره اش در نجف است تولد بسال ۱۲۸۳ نیز در خرم آباد بواسطه آقا میرزا ابوالفتح
 حکیمباشی و میرزا باقرخان منشی باشی در شانزده سالگی فائز با میان گشت و برادر و مادر
 فقیده مورد تفرض و تعدی گردید و برای ارضائشان سفری بزیارت عتبات عراق رفت
 و چون باز آمد بیشتر مورد تعدی واقع گردید چنانکه فرار بپهران اختیار کرده در آنجا ماند
 گاه بتصویر فتوح عراقی و ایام در دو خانه کار کرد و در اخلاص و روحانیت مشارک بالبنان بود
 و برادر و مادر متارکه کرده او را از ثروت و منروکات پدری محروم داشتند تا در سال ۱۳۵۴
 در گشت ناز ندران خصوصا با فروش دیابل و قرایی تابعه موطن جمعی از مخلصین
 حضرت قدوس بود و عده از بقیه السیف قلعه خصوصا برادر آنحضرت دانی محمد صادق
 لماندر حیات داشته برای مجتنب و طالبین ذکر واقعات قلعه و حصول رحمانیه صحاب
 پیوسته نموده کتاب تاریخ بیا هستند ولی غالباً ستمیده و ترسیده خصوصا از تعرض
 مایان و بعارض که وصف احوالشان و اسامی خاندان شهدا و بقیه السیف لا
 سیما استاد آقا کلکلا بدور که سالها در آن بلد میر لیت و ملا ایما که در عرب خیال مقیم بود
 و غیرها نیز فتنه ها و شهادت که بعد واقع شد در بخش دوم و سوم آوردم و می
 نیا سووند و برخی فراری و منواری گشتند و آقا میر ابو طالب و آقا سید محمد رضا شهید زاد
 و چند سالی دیگر آقا سید باقر بن برادر همت شهیدشان آقا سید احمد نیز که سر کشید
 با ایشان توأم گشت بعلمت اینکه زوجه شهید مذکور اهل ناز ندران بود برای تسلیمت
 و تقویت زوج در آن حدود مسافرت کرده و چار تعرض مایان گردید و تنها حاجی شریعتی
 بهم

کبر شهبه حاجی داد و درس مظلومان بوده حراست نمود آورده اند که جمال ارزال پس از
 تفرقات و تفرقات متوالیه بالاخره بعزم قتل آقا علی بن مهدی حسین از مسجد بن حسین
 و بنی هاشم قلمه برخواستند تا در نزدیکی حاجی شریعتدار در میان بازار با جمعی مردان از
 طالبان و تجار میگریخت نزدیک زنده سلام داد و او توقف و احترام کرده بغایت
 ملاطفت بزبان فارسی بدینصورت گفت چرا بلافاصله نیاید هر وقت احتیاج ضرورت
 است مراجعت کنی و خبر با شرا رسیدن از تفرقات است کشیدند و نیز روزی آقا میر ابو
 طالب و آقا سعید محمد رضا در مجلسی که شریعتدار حضور داشت در آمدند و احترام کرده
 آنگاه جنب خود نشاند و چون برایش حاضر کردند نزد آقا میر ابو طالب گذاشت تا
 چند شریعت بیاشاید آنگاه باقی را خود بر کشید و خطاب باین مجلس بدینصورت گفت
 من میر در بخرم و شور خیزد رسول را برای استشفای نوشیدم و مرد میکه آنگاه بانی ناپاک
 خوانده آنگاه میخوردند از دستم گاستند و چند سالی که گذشت طایبان معاند مردند و احلاف
 و اعتقادشان در پیش من گرفته و حاجی شریعتدار نیز در گذشت و بستگان و پیروانش
 در پیش منی رفتند خصمه برادر زاده اش آقا شیخ یعقوب بن حاجی ملا یعقوب که
 هنگام وفات پدر در رحم بود که هنگام نیام بدینستی گشت و از صفرت سن بخت تربیت
 علم بزرگوارش برآمد و بعد از فوت عمو بصغار یعقوب حاجی احمد از بهائیان معروف
 فرودش بعراق عرب رفت و مدت پنج سال نزد حاجی میرزا حسن مجتهد ششرازی
 شیخ زین العابدین شهبه فارزدانی و غیره تکمیل فقه و اصول فقه و حکمت و غیره کرد و خود

نمود و معروف بقوی و ورع و بکثرت عبادت شد و طالبین را بنوع حکمت هدایت مین امر کرد و
 خواهرانش و هم اخلاف حاجی شریعتدار غالباً مفسطوره محبت این امر و مظلومان بودند بهمنیم
 بنام مرکزی برای این فیه مشهور شد چه دوازده تن از رجالشان چنانکه در بخش مذکور گنجانیم
 در واقعه قلعه بقبل رسیدند که اسابشان چنین است آقا رسول و برادرش آقا
 و آقا حسین و عثمان آقا علی دیگر آقازمان و آقا محمد جان و آقا عظیم
 و آقا نظام و محمد یوسف و طایفه حسینعلی و آقا عباس و قاسم
 سلمانی که در سن بلوغ بود و در اواخر ایام قلعه شکست باصابت مکلوه مخالفین دریده و مها
 خارج شد و در حالیکه آنها را با دست گرفت نزد حضرت قدوس شتافته عرض نمود آیا شما دم
 مقبول است و اشک از چشم حضرت جاری شده با و اظهار عنایت فرمودند و پس از آن وقت
 امر قلعه نسبت بایمان بنمیر شدت و ادیت با علی درجه رسید چنانکه چهارتن از جوانان بایته
 که یکی طایفه و کس خانم بنت آقا رسول دوم سوگل خانم سوم و چهارم جوانی خانم
 و گلده و سخی خانم نام داشتند از بیم اعدا جندی در مردابی پنهان شدند و گلده و سخی در گدشت
 و ستن دیگر بریدن آمده در غلی محقق گشتند و بعد از آن آثار و قدرت ابی پدیدار شد از آنجا
 در آمده آشکارا بستند و آقا حبیب الله بن آقا رسول و خلفش آقا رسول ممتازیان
 را بایت تربیغه امر عظیم در آن حدود شدند و در خانه حاجی معصوم درود و نزول مسافین و
 بنفین میشد و آقا عظیمیان ارباب و ملا همواره در کلبانی حاجی خان و آقا
 محمد صا و قتیان از روضه مدرجا در ظل امراهی درآمدند و از تصرفات و حملات اعدا

جزیره حفظ نمودند و از بقیه سیف قلعه آقا عجمکس و آقا رفان سالیانی بماندند و
 آقا مشید اچلی که در حدود سال ۱۳۲۶ درگذشت علامت رهاص قلعه در ظاهر بدن داشت و
 آقا لری آقا بنو عیبه در بخش چهارم آوردیم چون خدا مراد خان سرب آقا سید محمد رضا و ان میرزا
 اسیر کرده میرد خود را بقریه میستان قرب بهیمر رسانده خواهش مرغت نمود او را نیز مقید کرده بپران
 کشیده و بانبار انداختند و آقا غلامرضا بهیمری و آقا محمود و چاله زمینیم با ایشان بود
 آقا غلامرضا بیدار شش ماه در زندان درگذشت و مدت حبس و بجان بدو سال و نیم تمته شد و بپران
 آقا ناز بولین باز آوردند و خانه آقا غلامرضا را بنما کردند و پسرانش آقا عجمکس و آقا نظام
 برجا ماندند و در قریه عرب حیل ملا ایلیها از بقیه سیف که شرح حاشی در بخش دوم و
 سوم آوردیم سالها با سه کلوله غیر قابل اخراج که از قلعه باید کار در پادشاهت برقرار مانده
 و پسرانش حاجی علی و ملا رمضان دود دخترش کبری خانم و طاعت
 نسا خانم شربت داشتند و فوتی اعدا از جانب عبد بحسین خان بند پی حکمران
 بارفروش آقا حبیب بن آقا رسول شهید و آقا مشیدی احمد علی و آقا خلیل را برده
 حکمران بضرقت داده پشت آقا حبیب را مجروح نمود و آنان را چهار ماه محبوس بداشتند
 از منظران بعبت هجوم از اول مسیح بقصد قتل عمومی نموداری گشتند و در چاله زمین
 و ساروق کلا مشیدی ابوالقاسم پسرش آقا محمود مذبور و
 برادرش ملا حسن و آقا محمد علی و اخلاقشان و نیز ولی نهد معروف
 بولی بخش برجا مانده اخلافی گشتند و در قریه کفشگر کلا آقا محمد علی و

۱۳۵۱

شیخ میرزا آقا پسرانش آقا محمد احمد و میرزا اوج احمد و میرزا آقا جان
 که اخلاص و خشنامد و میرزا آقا جان در سال ۱۳۴۹ و میرزا اوج احمد در سال ۱۳۵۱ در گذشت
 و دیگر میرزا حسن ابن عم و اخ احمد شیخ میرزا آقا که پس از خلاصی از اردوی دولت در قلعه
 مازندران بعد از قلعه محض جمال ابدی شرف و دستور یافت که در وطن آمده قطعه زمینی خرید
 اشجار قوت بسیار غرس نماید و چنین نموده ترقی کرد و مستوفی مازندران شد و با عیالت
 از قلعه که در پیشانی جادشت نزد امامی شام میرزا حسن بابی معروف گشت و بگانه و خوش
 بجهت کسب میرزا اوج احمد مذکور در آورد و کر بلانی حسین کلاهدوز با پسر نورش آقا علی
 از بنیته لیبف قلعه را شرح احوال و بخش سوم نوشتیم و پسران کر بلانی حسین که آقا علی مذکور
 آقا محمد کلاهدوز و آقا حسن بودند و خلف و حید آقا علی آقا میرزا غلام حسین
 ابدی در خان گردید و استاد آقا محمد کلاهدوز مذکور تا اینچه قلعه درایت امر ابدی تا سن ۹۰ در
 بار خردش برقرار بود دیگر میرزا محمد خات بر خنک فرج بود که و غیره بودند و در قریه
 ما به شهر درک از توابع ساری موطن آقا علی جان عالم و فاضل و متقی و متبع در کتب
 و کلمات متعده و اخبار اسلامیة و مجمل و موقر و مودب و مرجع امور دینیة بود و همیشه با علم
 هدایت یافت قوت ایمان و انجذاب حیرت انگیزی در وی شعله زد و قریب یک هزار و با صد تن
 از صفار و کبار و ذکور و اناث در قریه مذکوره و دیگر قریه ربه عبودیت کبری برگردانند
 و رسید آقا جان ابوالرزه خود را که که خدا و ضابط قریه و مغز و محترم و بزرگ منش و جهان
 بوده در رعایت حال فقرا و اصلاح ذات البین همت می گذاشت و نیز دیگر خوبان و ندانش

که سادات محترم بودند متمدنی ساخت و کل با همول و فروع این بس و با خلاق ساسمه و آداب عالی
 مرقی و مروت نمود چنانکه جمعیت اهل بهادر قریه مذکوره از حیث لطافت و آداب البسه رجال
 و نسوان و از جهت حصول اتحاد و تعاون فيما بینشان و در ترقی زراعت و فلاحت بر اهل
 قرا و دیگر تفوق حاصل نمودند و قریه معمور و امالی مترقیه شدند و مکاتیب برای تحصیل پسران و دختران
 تأسیس کرد و مقرر داشت که بنا بسویت و حیطان را عالی و متین و عزیز نمودند و در هر خانه حجره
 مخصوص عبادت پاکیزه داشتند و در اوقات صبح و شام عبادت و ادکار پرور داشتند و
 تلاوت الواح و آیات بدیعه نمودند و اجتماعات و همفالات روحانیه در خانه های خود بنویس
 نظم و آداب و روحانیت ار استند و رجوع بمجاظر ملا تا و در بار حکام و متنفذین برای حل تدعی
 و مخاصمه کردند و با اشتغال بکار زراعت و کشت پنبه و عمل تجارت را عمومی نمودند و محصول
 پنبه بجهار روسی و ارمنی و ایرانی فروخته شروتمند شدند و محتاج فقیری در میانشان نماند و
 بیعت نصیحت و تجیه و تغیر مستمر که ملا علیجان نمود چنانست در کسب و تجارتشان وقوع نیافت
 و تمامت امور قریه بحال انتظام و کامرانی و سعادت گذشت و طولی نکشید که عده از ذکوره
 و انانث خصوصاً حرمش ملو به خانم صاحب علم و فضل حسن نشاء و جودت خط و نصاحت
 و بلاغت در تجیر و تغیر و شاعر و مطلع از ادیان گشتند و اداره ملا علیجان و بهایان
 ماغز درک در اطراف و اکراف پیچید و ملاهای قریه و اطراف بنای رقابت و حسادت
 و معاندت نهادند و بطهران اکا دیم منقرات در خصوص مقاصد و مقاصد برزند و خانه ما
 با حیطان را که در آن خود و محض بود بالا محض خانه ملا علیجان را حلقه حصین حربی و مشجون
 از انانث

از آلات قتل گفتند و خطر تجدید اوضاع و احوال قلوب طبرس بجا طرشه شامند و عرض
مخوم بهر مای غلاما و غیر هم پوسته بطهران رسید و مفتش مخصوص بآذربایجان رفتند و خبر داد که
اخبار و اصله صرف افرات است دل معاینه منصرف نشدند عریضه شاه کردند که مفتش
تحقیقات کاتبه نمودند امیر دیوان مامور تعیین شد و معاینه ویرا فریفته رثوه بسیار
کردند تا حسب لخواهشان شاه خبر داد و خرافات نیز از خود میا میخت و کاران میرزا نایب
السلطنه بنوع مبالغه و قهر و مخطر نزد شاه جلوه داد و موجب بیم و اندیشه گردید و شاه فریاد
که ملا علیجان را بیدار نک بطهران بیاورند تا در امور رسیدگی شود و کاران میرزا دست بجای
نخت محمد خان حاکم مازندران را معزول و میرزا ابراهیم خان سهام الدوله را که مطیع و
فرمانبردارش بود منصوب کرده مامورین ستمکار با استعداد بسیار بیاری روان کرد و
بنجو این مازندران نوشت که حسین اللزوم مساعدت و قوت بدهند و سهام الدوله پس از
درود بمقر حکمرانی جمعی سوار و پیاده شبانه با همفرزک فرستاد تا بخانه ملا علیجان بهائی
هجوم برده در آنند ولی در ده و بیوت و بهائی نه از قلعه جنگلی اثری دیدند و نه از اسلحه و
مهمات حرب چیزی یافتند و بالاخره قتل و اهر و غارت نمودند که در بخش سابق ضمن روایت
سال ۱۳۰۰ نگاشتم واقع شد آورده اند که ملا علیجان قبل از شهادت اجازت از فرزانگان
و در خیون گرفته شستو و تطهیر کرده میبای جانفشانی شد و میر غضنبر خواستش
بینه در خانه داد و بر دوزانو نشسته دست راست و دست چپ بران جب نهاد و جلاد
سرش برید و محل شهادتش وسط میدان محرف معروف بمیدان اعدام بود که بنام پان

قاقوق شهرت داشت و در هیئت سلوکی تغییر و تعمیر یافت و مشهد مظلوم تقریباً در وسط
 کنونی و زیر پایه چراغ برق جا باشد و سوسن حاجی ششیرزادی وزن و مادر زن آقا شیرعلی کاشی
 و دیگران در نیمه شب ددم شهادت معنی نفوذ بمسجده عظیمین داده جسده را در برده و در قبرستان
 معروف بسر قبر آقا بجنب گوری واقع در اول قبرستان که محوطه خاکرود به بلد بوده واقع در راه
 بسمت دروازه جدید عبده العظیم بود دفن کردند و قبرستان مذکور متدرجاً مدفن جمعی از
 معارف بهائیان مانند حاجی میرزا عبدلهد خان نوری و میرزا عنایت علی آبادی و غیره باشد
 و چون میرزا عزیزت خان بن درقا ششید که در بخش هشتم شرح حال میادیم تا شش در قایمه
 نموده جسده پدر و برادر را بدانجا نقل داد جسده ملا علیجان را نیز از قبرستان مذکور بر قایمه برد
 و اکنون چنانکه نوشتم قبرستان سر قبر آقا بکلی تغییر یافت و بر جایش محوطه دلگشای باغ
 فردوس تأسیس گردید و در واقعه شهادت ملا علیجان چهار ساعت بفرودب مانده یوم خمشنبه
 بیت ددم ۲۲ شهر شعبان سال ۱۳۰۰ واقع شد و او در آن هنگام سی ساله بود و زوجه محترمه
 اش مسماة بحمیده طبقه بعلویه خانم اتمه لها در آنوقت بیت ده سال داشت و از ایشان
 پسری بنام ضیاء الدین و دختری بنام بقایه شد که در سن صغر درگذشتند و نسلی از
 ایشان باقی نماند و علویه پس از ملا علیجان شوهر اختیار نکرده در ماه فروردین جمعیت اهل
 بازار اداره نمود و سپس مکرراً در اقسام ایران سفرهای تبلیغی کرد و مدتی در طهران تبلیغ و
 تشویق عنوان برداشت و در سال ۱۳۲۰ بعکاشتا فاجعه جدی در جوار عنایت حضرت عبده
 سر برد و حسب الامر عشق آباد آمد و اقامت میماند پس بخراسان و یزد و گیلان و مازندران